

انهدام باند ۷ نفره سارقان خشن در ۳ استان

اعضای باند ۷ نفره سارقان خشن در تهران دستگیر شدند. متهمان در استان های «فارس» و «خوزستان» هم مرتکب جرایم مشابه شده بودند. فروردین امسال زن جوانی با پلیس تماس گرفت و سرقت مسلحانه از خانه اش توسط چهار مرد خشن را خبر داد. زن جوان گفت: «ساعت ۸ شب چهار مرد نقابدار در حالی که اسلحه در دست داشتند، از دیوار خانه ویلایی ام وارد ساختمان شدند. مردان نقابدار اسلحه هایشان را به سمت من و چهار عضو دیگر خانواده ام که همگی خانم بودیم، گرفتند و طلاهایمان را سرقت کردند و پس از تخریب خانه ام از محل متواری شدند.»

سرنخ در صحنه سرقت

کارآگاهان اداره یکم پلیس آگاهی راهی خانه مالباخته در محدوده «دهکده المپیک» شدند و در تحقیقات محلی به دست آمد که سارقان با یک خودروی پژو سفید رنگی که پلاک آن مخدوش بود، از محل گریخته اند. مأموران موفق شدند سرنخی از متهمان را در صحنه سرقت کشف کنند. همچنین در بررسی ها مشخص شد یکی از متهمان سارقی حرفه ای است که تاکنون ۶ بار به اتهام سرقت های مسلحانه راهی زندان شده است. با شناسایی این سارق، سایر اعضای این باند که ساکن یکی از شهرهای جنوبی کشور بودند نیز شناسایی شدند.

سرقت نافرجام

در حالی که تیم تحقیق در صدد شناسایی مخفیگاه متهمان در تهران بود با خبر شد متهمان قصد دارند از خانه ای در محدوده «نواب» سرقت کنند. پس از هماهنگی با مقام قضائی، محدوده مورد نظر تحت کنترل نامحسوس پلیس درآمد. زمانی که متهمان وارد محل شدند تا نقشه شان را اجرایی کنند، آنها در محاصره پلیس قرار گرفتند. در نهایت در یک عملیات موفق، پنج مرد مسلح بازداشت شدند که در تحقیقات مشخص شد دو نفر از آنها همان متهمان سرقت مسلحانه خانه ای در «دهکده المپیک» هستند و سه عضو دیگر نیز به تازگی به این باند ملحق شده اند.

دستگیری در مرز

در ادامه تحقیقات، مأموران مطلع شدند که یکی از متهمان خود را به مرزهای شمال غربی کشور رسانده تا از کشور به صورت قاچاقی فرار کند. مأموران بلافاصله راهی شهر مورد نظر شده و در حالی که متهم با قاچاق بربرای خروج از کشور هماهنگ شده بود، بازداشت شد.

عضو دیگر این باند نیز در عملیاتی دیگر دستگیر شد. در مخفیگاه متهمان چند قبضه سلاح گرم که متهمان برای سرقت های مسلحانه استفاده می کردند، کشف شد.

در حالی متهمان تنها به یک سرقت در محدوده «دهکده المپیک» اعتراف کردند که در بررسی های کارآگاهان مشخص شد آنها در استان های فارس و خوزستان نیز به همین شیوه و شگرد مرتکب سرقت مسلحانه شده اند و تحقیقات برای شناسایی سایر جرایم احتمالی اعضای این باند ادامه دارد.

قصاص در انتظار

۲ قاتل ۲ محیط بان زنجان

قاتل دو محیط بان شهید زنجان، شناسایی و به منظور اعمال قانون به مرجع قضائی استان معرفی شد.

جعفر رحمتی، فرمانده یگان حفاظت اداره کل محیط زیست استان زنجان در این رابطه گفت: «در صحنه جنایت دو شکارچی از سوی پلیس آگاهی زنجان به عنوان متهم دستگیر شده بودند، اما در بازجویی های فنی و تخصصی به عمل آمده روشن شدن زوایای پنهان قضیه، مشخص شد که یکی از این شکارچیان هیچ نقشی در وقوع این حادثه تلخ نداشته است.»

قاتل اصلی در ادامه بازجویی های عوامل پلیس آگاهی زنجان به صراحت به جرم خود اقرار کرده و گفته است که این دو محیط بان زنجان را خود به تنهایی به شهادت رسانده و شریک جرم نداشته است.

قاتل که شکارچی دیگری را در جنایت ارتکابی خود به عنوان شریک جرم معرفی کرده بود، سرانجام قتل این دو محیط بان را گردن گرفت. پیرونده هم از دادسرا به دادگاه رفته است و اکنون در یک قدمی قصاص قرار دارد.

شهید مهدی مجمل و مکاتیل هاشمی، ۱۶ فروردین ماه امسال (دوشنبه شب) حین عملیات تعقیب و گریز شکارچی خاطی و غیرمجاز در منطقه حفاظت شده فیله خاصه که از سال ۸۶ جزو مناطق شکار ممنوع استان زنجان اعلام شد و وسعت آن نیز ۱۱ هزار و ۵۳۲ هکتار است، بر اثر اصابت گلوله سلاح جنگی به فیض رفیع شهادت نائل آمدند.



گزارش شهروند از نجات یک اعدامی محکوم به قصاص

روایت ۲۵ سال کما

شهروند | مرگ را لمس کرده بود. لحظات پایان زندگی را به چشم دیده بود. بارها در پله آخر جایگاه اعدام ایستاده و به سمت مرگ قدم برداشته بود، اما هر بار مهلت گرفت. فرصتی برای نفس کشیدن. ۲۵ سال پشت دیوارهای سر به فلک کشیده و تودرتوی اتاق ها و سالن ها تاب آورد. اما هوای آزادی لحظه ای رهایش نمی کرد. فقط دلش آزادی می خواست: آن بیرون را با همه هیاهو و دنبال زندگی دوبین و حتی بدبختی هایش. از ۷۵ به جرم قتل دختر بچه ۱۲ ساله، آن هم در کوی نیروی اندیمشک در چهار دیواری زندان محبوس شد. می گوید: «روحم هم از این قتل خبر نداشت، پسرعمویم مرا فروخت.» اما حالا با گذشت ۲۵ سال افشین از زیر سایه وحشت خلاص شده است.

دندان ادامه تحصیل دادم

با حفظ روحیه، از خوب و بد این ۲۵ سال می گوید. «دو بار شاکی، منزلش را تغییر داد. سه بار هم از من شکایت کرد. در این پرونده چون شاکی خصوص داشتم، اگر رضایت آنها جلب نمی شد، تا پایان عمر باید زندان می ماندم. رضایت اولیای دم، تحت هیچ شرایطی جلب نمی شد. محکومانی که حکم ابد و یک روز را می گیرند، باز هم آرزوی در پرونده شان دیده می شود، اما پرونده من نه ۱۸ سال که در بلاتکلیف به سر بردم. سخت ترین روزهای زندگی ام همان سال ها بود. وقتی به زندان فرستاده شدم، متوجه شدم در خود زندان دبیرستان وجود دارد و می توانم ادامه تحصیل دهم. تا اول دبیرستان درس خوانده بودم. شرایط را که مهیا دیدم، به درس خواندن ادامه دادم. در زندان

در این پرونده چون شاکی خصوص داشتم، آنها جلب نمی شد، تا پایان عمر باید زندان می ماندم. رضایت اولیای دم، تحت هیچ شرایطی جلب نمی شد. محکومانی که حکم ابد و یک روز را می گیرند، باز هم آرزوی در پرونده شان دیده می شود، اما پرونده من نه ۱۸ سال که در بلاتکلیف به سر بردم. سخت ترین روزهای زندگی ام همان سال ها بود

خیلی به من اطمینان و اعتماد داشتند، تا حدی که در کارهای فرهنگی مشغول شدم. اثر انگشت زندانیان را می گرفتیم. در محوطه حیاط زندان، آزادانه شب ها قدم می زدم. نقاشی می کردم. زندان هم خیلی سخت گذشت و هم آسان. خیلی چیزها در آنجا یاد گرفتیم. برایم حکم دانشگاه را داشت. در مدت زمان حبس حدود ۲۰۰ نفر قبول آزادی به من دادند، اما خبری از آزادی نبود. وقتی گفتند شیخ زبید،



چرامن

خنده، جزئی از حالات روحی او شده و از تقدیرش می گوید: «روز تازه آغاز شده بود که به خانه پسرعمویم رفتم. خانه آنها همچو با خانه دختر به قتل رسیده بود. به قول ما زندانی ها پسرعمویم آدم فروش بود.» خنده تلخی فضای خالی کلماتش را پر می کند. «به خاطر مشکلی که با هم داشتیم، بعد از خبر به قتل رسیدن دختر همسایه، به اداره آگاهی رفتم. همان جا ادعا کرد قاتل را می شناسد. این شد که مرا به مأموران آگاهی نشان داد. هیچ ربطی به این قتل نداشتم. مرا بردند، زدند و آویزان کردند، ولی کار من نبود. به کار نکرده، باید اعتراف می کردم. یک بار هم شاکی پرونده را ملاقات کردم، او تنها یک جمله را تکرار می کرد و آن جمله این بود: همه دیدند؛ ساعتی که دخترم به قتل رسیده آنجا بودی.» تصویری از سخنان

دنبال رضایت شاکی پرونده ام است، فکرم را هم نمی کردم بتواند کاری کند.» نوع خنده اش تلخ نیست و این بار از سر خوشحالی می خندد.

۲۵ سال در کما

«کمتر از ۴۸ ساعت از شاکی پرونده ام رضایت گرفت. هیچ آدرسی از شاکی نداشتم، اما شیخ زبید و دیگر همکارانش او را پیدا کردند و رضایت شاکی ام را گرفتند. وقتی برگه رضایت نامه را در زندان به من دادند، باورم نمی شد. هنوز هم باورش برایم سخت است. ۲۵ سال در کما بودم. شی که خبر آزادی ام را شنیدم و نام مرا در بلندگوهای زندان برای جمع کردن وسایلم و مراجعه به دفتر صدا زدند، ناگهان صدای جیغ و سوت زندانیان بلند شد. زندانیان ها به خوابگاه آمدند و فکر کردند شورش شده.»

از خاطره آن روز قهقهه می زند، اما تصاویری در ذهنش خنده اش را در چشم به هم زدن از بین می برد. «وقتی محکومان به قصاص را برای اعدام، از یک روز قبل در انفرادی می انداختند و به خانواده هایشان برای آخرین بار اجازه ملاقات می دادند، حالم بد می شد. صدای گریه بچه های محکومان به قصاص یا خانواده های آنان، جگر مرا خون می کرد. برعکس این داستان، آزاد شدن زندانیان بود.» افشین آزادی تصاویر ضد و نقیض را با خوشحالی و گریه زندانیان بیان می کند.

زندانیان سخت ترین شغل دنیا

آخرین جملاتش را برای زندانیان به کار برد. «سخت ترین کار دنیا را زندانبان ها دارند. تمام مدت در خطر هستند. جان شان کف دست شان است. هر احتمالی وجود دارد. ممکن است آنها در درگیری دیگر زندانیان، چاقو به بدن شان اصابت کند یا در درگیری ها صدمه ببینند. اگر آنها نبودند، زندانیان همدیگر را به راحتی می کشتند.» او اول سخنانش را به مردی که منجی اش بود، گره زد و زندگی دوباره اش را مدیون فرشته نجاتش دانست. سخنانش را با یاد نجاتش از طریق شیخ علی به پایان رساند. «شغل و تشکیل زندگی مشترک در برنامه بعدی شیخ، برای آینده ام قرار گرفته.» با لبخندی متشکل از خوشحالی جملات به نقطه می رسند.